

عشق

و انتقام کور

زن جوان برای ارتباط با مرد مورد علاقه‌اش سناریویی هولناک طراحی و اجرا کرد

که رازکشایی از آن، خاطره‌ای است که از زبان یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی

روایت کرده‌ایم

۱۱ سال قبل به عنوان افسرجنایی تهران مشغول فعالیت بودم. صبح یک روز زمستانی زن جوانی با پرونده‌ای روبه‌رویم نشست و بدون هیچ حرفی گفت: همسرم گم شده و خبری از او ندارم.

از او خواستم که آرام باشد و توضیح دهد که چه اتفاقی افتاده است. سمانه مدعی شد: «شب مهمان خانه مادرم بودیم، به خانه آمدیم که شوهرم گفت برای گرفتن چک از مشتری به محله پاسداران می‌رود. او ساعت ۱۱ شب از خانه خارج شد. و من هم خوابیدم ساعت ۴ صبح از خواب بیدار شدم و دیدم همسرم به خانه برگشته است. نگران شدم و با او تماس گرفتم اما گوشی‌اش خاموش بود. با خانواده‌اش تماس گرفتم و موضوع را گفتم. برای شکایت به کلانتری رفتیم و امروز به اینجا آمدیم.»

بعد از ثبت حرف‌های همسرش، گم شدن مرد ۲۸ ساله به نام جواد را در سامانه جامع ثبت و با هماهنگی بازپرس پرونده، تحقیقات را آغاز کردم. یک روز از گم شدن جواد می‌گذشت که مامور جنایی کلانتری یکی از شهرستان‌های اطراف تهران با من تماس گرفت و گفت: «جناب سروان ساعتی قبل از طریق تماس مرد کشاورزی متوجه رها شدن جسد یک مرد جوان در زمین‌های بیرون شهر شدیم. در مراجعه به محل با جسد چاقوخورده مرد جوانی روبه‌رو شدیم. جسد را بررسی کردیم که چیزی به دست نیامد. مشخص بود قتل در جای دیگری رخ داده و جسد در زمین کشاورزی رها شده است. پرونده‌های مفقودی شهرهای اطراف را بررسی کردیم اما پرونده مشابهی نداشتیم. در سیستم جامع بررسی کردم که متوجه شدم مورد با پرونده دیروز شما یکی است. گفتم اطلاع بدهم و حالا جسد در پزشکی قانونی است.»

با بازپرس جنایی و رئیس اداره هماهنگ کردم و از سمانه خواستم به پزشکی قانونی بیاید تا جسد را شناسایی کند. خودم هم زودتر رفتم و جسد را دیدم. پزشکی قانونی اعلام کرده بود که مقتول چهار ضربه چاقو به قلب، سینه، شکم و پهلویش برخورد کرده و آثار خفگی هم دارد که باید دقیق بررسی و نتیجه را اعلام کنیم. وضعیت جسد نشان می‌داد سه تا چهار روز از مرگش گذشته و جسد حداقل دو روز است که در بیابان رها شده و سردی هوای بیابان باعث شده آسیب نبیند.

سمانه با خانواده جواد آمد و جسد را نشان دادیم که او را شناسایی کرد و گفت: «جسد متعلق به همسرم است. تو رو خدا قاتلش را پیدا کنید و نگذارید خونش پایمال شود.» با شناسایی جسد و مشخص شدن این‌که قتل احتمالا در تهران رخ داده، پرونده قرار عدم صلاحیت خورد و به دادسرای جنایی تهران آمد و من هم مسئول رسیدگی به قتل و رمزکشایی از این جنایت شدم. همسر مقتول به من گفت که پژو پارس همسرم نیست و شاید او به خاطر سرقت خودرویش به قتل رسیده است.

سریع در سیستم پلاک خودرو را ثبت کردم. دو روز بعد این بار مامور کلانتری شهریار تماس گرفت و گفت: «جناب سروان خودرویی که دستور توقیفش را دادید، اطراف شهر پیدا شده است.» مامور کلانتری ادعا کرد خودرو کنار خیابان پارک و رها شده، تمام وسایل داخلش است و هیچ چیزی سرقت نشده است. با کشف ماشین به صورت کامل، قتل با انگیزه سرقت منتفی شد.

هر فرضیه‌ای که بود را بررسی کردم و دیگر مطمئن شدم که همسر مقتول چیزی را مخفی می‌کند. ادعایش در مورد این‌که جواد برای گرفتن حساب و چک از خانه خارج و می‌خواسته به سمت پاسداران برود را بررسی کردم که مشخص شد این ادعا دروغ است و جواد در محله پاسداران مشتری نداشته است.

پزشکی قانونی مرکز هم اعلام کرد که جواد ابتدا خفه شده و بعد جسدش چاقو خورده است.

شروع به بررسی روابط همسر مقتول کردم که مشخص شد از چندی قبل با مردی به نام یوسف ۳۳ ساله ارتباط دارد و بین آنها روابط عاشقانه وجود دارد. با دستور بازپرس، سمانه را دستگیر کردم و گفتم می‌دانم که چه کرده و بهتر است واقعیت را بگویند. سمانه هم به قتل اعتراف کرد و گفت: «بعد از ازدواج با جواد به تهران آمدم که اختلاف ما شروع شد. او مرا مرتب در دعوای کتک می‌زد، خیلی اختلاف داشتیم. دیگر دوستش نداشتم و کار ما مدام دعوا و درگیری بود. یک شب می‌خواستم به خانه مادرم بروم و از سوی جواد کتک خورده بودم. در مسیر، راننده پرایدی که یوسف نام دارد، شروع به صحبت کرد و من هم درد دل کردم. از او خوشم آمد و رابطه ما شکل گرفت. خانواده‌ام مخالف ازدواج من و جواد بودند و من بعد از ازدواج رویم نشد طلاق بگیرم. با آمدن یوسف، خواستم طلاق بگیرم که نشد. شوهرم هم ول‌کن من نبود. پیشنهاده قتل جواد را دادم که یوسف قبول کرد. طبق نقشه، آن شب در غذای شوهرم قرص خواب‌آور ریختم. بعد یوسف آمد و با پلاستیک همسرم را خفه کرد. جسدش را ساعت ۴ صبح داخل صندوق عقب خودرو انداختیم و به سمت بیابان‌های بیرون شهر رفتیم. یوسف جسد را وسط بیابان برد و با چاقو به آن ضربه زد. بعد هم گفت چاقو زدم تا همه فکر کنند او قربانی سرقت شده. ماشینش را قبل از روشن شدن هوا در حوالی شهریار رها کردیم و برگشتیم. بعد که به خانه رسیدم، با خانواده جواد تماس گرفتم و گفتم او به خانه نیامده است.»

با اعترافات سمانه، سراغ مرد ۳۳ ساله رفتم و او را دستگیر کردم. در بازجویی‌ها یوسف بدون مقاومت همه حرف‌های همسر مقتول را تایید کرد و اتهام قتل را پذیرفت.

آنها را به خانه مقتول بردم و صحنه جنایت را بازسازی کردند. با تکمیل شدن پرونده، متهمان راهی زندان شدند و مدتی بعد پرونده به دادگاه فرستاده شد.

